

اشکال دوم بر مقدمه دوم مرحوم نائینی:

«و ثانيا: ما ذكره من رجوع جميع شرائط التكليف إلى الموضوع لم يقم [عليه] دليل بعد اختلاف الواجب المشروط و المطلق ثبوتا، كما ذكرنا في محلّه، و بعد كون الواجب المشروط من الاعتبارات المعتمدة لدى العقلاء، بل لا يجوز الإرجاع بعد كونه معتبرا عقلا و لدى العقلاء و اختلاف الآثار بينهما في الأحكام أحيانا..»^۱

توضیح:

۱. اینکه ایشان می فرماید، شرط به قید موضوع باز می گردد، سخن بدون دلیلی است.
۲. چون واجب مشروط خود یک اعتبار عقلائی پذیرفته شده است.

ما می گوئیم:

درباره واجب مشروط در سال هفتم درس اصول مفصل صحبت کردیم.^۲ در آن بحث، نظر حضرت امام را نیز به صورت مفصل توضیح دادیم و تقریری متفاوت از کیفیت واجب مشروط ارائه کردیم.^۳ خلاصه مبنای ما آن بود که:

گفته بودیم که انشاء (جمله امر) ایجاد موضوع می کند برای اینکه مخاطب در ذهن خود «بعث اعتباری عقلائی» را ایجاد کند (اعتبار کند بعث را)

حال وقتی جمله امر به ضمیمه شرط گفته می شود، این کلام موضوع است برای اینکه مخاطب پس از شنیدن آن، در نفس خود این آمادگی را بیابد که پس از حصول شرط، بعث اعتبار کند، پس مخاطب با شنیدن آن به صورت بالفعل، «بعث علی تقدیر» را ایجاد کند بلکه با شنیدن آن، می فهمد که باید پس از حصول شرط، بعث را اعتبار کند، (و همین تمایز سخن ما با سخن امام است و به نظر می رسد ما مطابق با مبنای ایشان در بحث انشاء است)»

این اشکال امام طبیعتاً، اشکالی بر اصل مبنای مرحوم نائینی است

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۳۵.

۲. ن ک: درسنامه سال هفتم از ص ۹۸ تا ص ۱۴۸.

۳. ن ک: همان، ص ۱۴۳.



حضرت امام سپس به مطلبی دیگر از مرحوم نائینی در این بحث اشاره می کنند و از آن پاسخ می دهند
توضیح مطلب محتاج توجه به نکته ای است که مرحوم نائینی دارند:

مرحوم نائینی بعد از اینکه فرمودند شرط به داعی بر نمی گردد، می نویسند اگر کسی این را بپذیرد و
بگوید شرط به داعی بر می گردد، لاجرم باید بگوید که هر وقت شرط آمد، داعی یعنی علت تشریح
حکم هم آمده است و در نتیجه تکویناً حکم صادر می شود، پس لاجرم باید بگوئیم:

«القول بان سببیه شیء للحکم الشرعی انما هی من الأمور التکوینیة لا من الأمور الجعلیة و لا من
الأمر الانتزاعیة بتوهم ان تأثیر دواعی الجعل فیہ من الأمور الواقعیة التی لا تنالها ید الجعل تشریعا
سواء فی ذلک جعلها بنفسها و جعلها بمنشأ انتزاعها.»^۱

حضرت امام بر این مطلب اشکال می کنند که اگر کسی شروط را از قیودات موضوع نگیرد، لازم نیست
تشریح را منقلب به تکوین کند چراکه:

اگر گفتیم شرط را شارع سبب قرار داده است، اوست که این را سبب قرار داده و هر وقت خواست آن را
بر می دارد و اگر گفتیم اصلاً شارع شرط را سبب قرار نداده است بلکه این دو امر (شرط و حکم) را
مترتب و هم زمان با هم قرار داده است، اصلاً بحث علّیت تکوینی پدید نمی آید.

«و ثانیاً: ما ذکره من رجوع جمیع شرائط التکلیف الی الموضوع لم یقم [علیه] دلیل بعد اختلاف
الواجب المشروط و المطلق ثبوتاً، كما ذکرنا فی محلّه، و بعد کون الواجب المشروط من الاعتبارات
المعتبرة لدى العقلاء، بل لا یجوز الإرجاع بعد کونه معتبراً عقلاً و لدى العقلاء و اختلاف الآثار
بینهما فی الأحکام أحياناً.

و ما قیل: من أنّ لازم ذلک کون السبب أو الشرط أمراً تکوینياً مؤثراً فی المسبّب و المشروط
تکویناً و خروج زمام أمرهما من ید الشارع، واضح الفساد، لأنّ جعل السببیه و الشرطیه تشریعا
لشیء لا یوجب انقلاب التشریح الی التکوین و لا خروج الأمر عن ید الجاعل، كما هو واضح.

هذا لو قلنا بجعل السببیه و الشرطیه.

و أما لو قلنا بجعل الحکم مترتباً علی شیء فالأمر أوضح.

۱. نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، ج ۱: ص ۲۸۸



و بالجمله: لا وجه لرفع اليد عن ظواهر الأدلة من غير دليل واضح.^۱

اشکال سوم بر مقدمه دوم مرحوم نائینی:

«و ثالثاً: أن ما ذكره من توهم الخلط بين موضوع الحكم و بين داعى الجعل و علة التشريع، بتوهم أن شرط التكليف من قبيل الداعى لجعل الحكم واضح البطلان، لأن شرط التكليف غير قيود الموضوع و غير دواعى الجعل، بل هو رحمه الله خلط بين شرائط المجعول و دواعى الجعل، مع أنهما مفترقان، لأن دواعى الجعل هي غايات جعل الأحكام، و ضعية كانت أو تكليفية مطلقة أو مشروطة، و شرائط التكليف - أى المجعول - ما يكون الحكم معلقاً عليه و منوطاً به، و هي غير مربوطة بقيود الموضوع و دواعى الجعل.»^۲

توضیح: درست است که شروط دواعی نیستند ولی قیود هم نیستند.

اشکال چهارم بر مقدمه دوم مرحوم نائینی:

«ثم إن كون القضايا حقيقية لا خارجية أجنبي عن المطلب.»^۳

توضیح:

فرقی در این مسئله ایجاد نمی کند [چراکه اگر بازگشت شرط به داعی قضایای انشائی را «اخبار عن انشاءات» می کند، این در قضایای خارجیه هم حاصل است]

اشکال پنجم بر مقدمه دوم مرحوم نائینی:

«و أتضح مما ذكرنا: أن ما أتعب نفسه به في هذه المقدمة غير تام في نفسه، و غير محتاج إليه لإثبات المطلوب.»^۴

توضیح:

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۳۵.

۲. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۳۵.

۳. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۳۶.

۴. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۳۶.



۱. اصلاً برای اثبات ترتب به این مقدمه احتیاج نیست.

